



ما هم مقصریم!

متن اصلی در صفحه ۳

سرمقاله- تراژدی ۱۶ آذر
فرشاد سرلک

رونوشتی بر...؟ روز...؟ دانشجو...؟ روز دانشجو...؟!
پویان پرتوی

گزارشی از معضلات دانشگاه علوم پزشکی هرمزگان
نوشین کوهی

ما هم مقصریم
سروش اسکندری

مستقله این است
مرتضی خاکپور

خواب گوش ماهی ها
ابوالفضل آقایی پور

مصاحبه دانشجویی با سام تدین

نقد فیلم انجمن شاعران مرده
امیرحسین کاشفی

شعر غربت
عارف معلمی

سرمقاله

تراژدی ۱۶ آذر

فرشاد سرلک - مدیر مسئول



دسته‌ای هم می‌روند تا آینده‌ساز مرز و بومی دیگر شوند!
زبانم لال، دانشجو در بلاد کفر طبق معیارهای متفاوتی، چه از نظر آموزش و چه از نظر رفاه، و سپس اشتغال طبقه‌بندی و ارزیابی می‌شود، که قیاسی از آن به زبان نمی‌آورم.
اما موضوع اشتغال دانشجویان گستردگی بسیاری دارد؛ بسیار زیاد، با دغدغه‌ها و دردهای متعدد. دردهایی که با هر نوع بیانی، هر شخصی متوجه عظمت آن نمی‌شود. عظمتی که یک روز را می‌طلبد! باید دست به دامان تقویم شویم، روزی تحت نام «روز اشتغال شانزده آذری‌ها».
امیدوارم هیچ فارغ از تحصیلی به بن‌بست چند سال سابقه‌ی کار نرسد! و حداکثر توان خود را در این ناملایمات زیر پوستی به کار بندد تا حداقل نتیجه‌ای به هر میزان موفقیت‌آمیز، برای خود و جامعه به ارمغان آورد.
و در پایان، در این سردرگمی‌ها، سهل‌انگاری‌هایی از هر دو سو -دانشجو و مالکان دانشگاه- وجود دارد که تا اندازه‌ای به آن‌ها آگاه هستیم. با ابراز شادمانی به مناسبت شانزدهم آذرماه سخن را به پایان می‌رسانم به احترام دانشجو!

و می‌بایم که دانشجو هستیم. حال و روزمان خوب است، در و دیوار شهر و دانشگاه را مزین می‌کنند به تریکات باشکوه. چند صبحی کیفیت‌ها تغییر میکنند. از بعضی‌ها تقدیر می‌کنند و به بعضی‌ها کادو می‌دهند، به رسم یاد بودی برای آینده: به یاد بیاور که روزی دانشجو بودی، تو وامدار آینده‌ای تابان بودی!
۱۶ آذر را دوست داریم، روز ماست! تنها روزی که به دانشجو بها داده می‌شود، تنها روزی که دانشجو به عنوان آینده‌ی این کشور معرفی می‌شود. شانزده آذر هر سال، تمام یک روز برای دانشجوست! سپاسگزارم از تقویم سخاوتمند، سپاسگزارم از مالکان مهربان دانشگاه؛ سالی یک بار دانشجو می‌شویم!
اما آیا تمام دانشجو بودن فقط غذای خوب و جمع صمیمانه و گوشی برای شنیده شدن خواسته‌هایمان و تقدیر و تشکر در همین یک روز است؟! مگر آینده‌ی ایران دست ما دانشجویان امروز نیست؟ مگر اینگونه گفتارها را هر سال نشنیده‌ایم؟!
از دانشگاه که خارج می‌شویم دنیای جدید و آینده‌ی دانشجو آغاز می‌شود. اشتغال آینده‌سازان ایران زمین، مضاف بر طالبان علمی که از جیب مایه گذاشته‌اند و در مسیر پول در قبال مدرک، هم صدای سوداگران شده‌اند؛ اکنون همه پراکنده می‌شویم. دسته‌ای که اکثریت دانشجو‌ها را شامل می‌شود، رویای آینده و شغل و نان بازو در سر دارند. دسته‌ای ادامه‌ی تحصیل می‌دهند و ترس دلتنگ شدن برای دانشجو بودن را دارند و هر سال یکبار دانشجو انگاشته می‌شوند.

قلم بر کاغذ میرانم با کلام دانشجو
دانشجو، قشر نوآور جامعه است همراه با چاشنی‌هایی از به باد رفتگی، از یاد رفتگی و فرسودگی. بازوانی است تنومند برای یک جامعه و ملت، تفکری جوان و پویا با قدرت اندیشه‌ی نوگرایانه و استعدادی بالقوه، در انتظار میدانی برای به نمایش گذاشتن توانایی‌های خویش و فعالیت بخشیدن به قوه‌ی خود. اما متأسفانه در کشورمان نفس دانشجو و شخصیتی که به وی اطلاق می‌شود با گذشت هر دهه دستخوش تغییر و دگرگونی‌هایی شده است؛ تغییراتی که هر روز بازوان او را ضعیف و ضعیف‌تر ساخته، اندیشه و ذهن او را ویران می‌کند، انتظار صحنه‌ای برای نمایش را در او می‌خشکاند و استعدادهایش را به تباهی می‌کشانند.
چند نسل قبل، در تمامی ایام، از دانشجو نه تنها در گفتار بلکه در عمل نیز به عنوان یک انسان مورد احترام یاد می‌شد که در مسیری جدید قدم گذاشته است و گنجینه‌ای برای آینده و آرمان‌های ایران است. از تغییر در اعتقادات متفاوتی که جامعه به یک دانشجو داشت تا دگرگونی حسن نیت در اعمال اعتقاد به این طیف؛ دانشجویانی با سر و وضع، اندیشه‌ها و سطح علمی متفاوت! اما با گذشت هر دهه، دانشجو و مالکان دانشگاه هر دو رو به افول رفتند؛ در جهتی که باورها از احترام و اعتقاد تبدیل شد به ابزار و اقتصاد. شاید با آغاز اندیشه‌ای ناصحیح که، چشم همه‌ی ایرانیان روشن، در قبال اندکی پول به تو علم می‌آموزیم و مدرکی قاب شده حواله‌ات می‌کنیم!
اکنون، کنونی که از هفت یا هشت سال پیش می‌توان به یاد آورد، به شکر پروردگار و دلسوزی مالکان دانشگاه، هر ساله نفس والای دانشجو را خاطر نشان می‌کنند و ما با هم دانشگاهی‌ها دو دسته می‌شویم و به دیدن نمایش می‌نشینیم، موسیقی گوش می‌دهیم و ساعاتی شادی می‌کنیم؛ مطالبه‌گری‌هایمان که تمام شد، مالکان دانشگاه که رفتند، یک غذای گرم رستورانی نوش جان می‌کنیم و باد در گلو می‌اندازیم

رونوشتی بر ...؟ روز ...؟ دانشجو ...؟ روز دانشجو ...؟
پویان پرتوی عمارلویی پزشکی ۹۴



[پیش قاب يك. كليشه‌ای به نام ۱۶ آذر]

۶۵ سال پیش در چنین روزی در جریان حمله نظامیان به دانشگاه تهران، سه نفر از دانشجویان به شهادت رسیدند. قندچی، بزرگ‌نیا، شریعت‌رضوی. دو تا عضو حزب توده و یکی هم جبهه ملی. اعتراض دانشجویها به سفر نیکسون - معاون اول آمریکا - و برقراری مجدد ارتباط با انگلیس صورت گرفت. حدود سه ماه و نیم پس از کودتا. (این روایتی بسیار خلاصه است از چیزی که به نام شانزده آذر می‌شناسیم. می‌شود همین قدر کوتاه و ساده تعریفش کرد تا همگی معنی‌اش را از دست ندهد، و همین روایت کوتاه را این قدر تکرار کرد که بی‌معنی تر شود. کلیشه‌ی دیگری هم در این قضیه نهفته است، البته در واقع نهفته نیست، بلکه آشکار است؛ شانزده آذر اغلب جشن گرفته می‌شود)

[پیش قاب دو. گریزی به عرف و هنجارها. دانشجوی نمونه. يك]

نشسته روی صندلی چوبی و میز جلوبش پر است از جزوه و درس. هدفش شاگرد اول شدن در ترم جاری. خیلی هم خوب و عالی! البته این چند وقت اخیر، خودش هم کم کم به این پی برده که وضع اشتغال و بازار کار خراب است و آینده، مبهم. اما هنوز ادامه می‌دهد. (این نمونه، داستان يك دانشجوی ترم پنجمی بود. در يك خوابگاه دانشجویی، در اتاقی شش نفره زندگی می‌کند. یکی از هم‌اتاقی‌هایش، بیشتر از او درس می‌خواند، دیگری، یکی که اصلاً نمی‌خواند و وقتش را با کتاب پر می‌کند، دیگری هم همیشه فیلم می‌بیند، یکی دیگر هم که اغلب اوقات خوابگاه نیست.)

[پیش قاب سه. گریزی به عرف و هنجارها. دانشجوی نمونه. دو]

(شدیداً اهل شکایت است. ناله کردن برایش يك جور سرگرمی است؛ نه این که تفریح باشد، بیشتر عادت است.)
به‌رحال دیگر... خودشان که می‌دانند... بی‌پولی، بی‌کاری، بدبختی، بدبختی، بی‌آبی، خشک‌سالی، بی‌بالی، اه که چقدر دل آدم اینجا می‌گیرد، اه که چقدر آینده‌ی آدم سیاه است...
(چند فحش تر و تمیز در مذمت زندگی می‌گوید. به افق خیره می‌شود؛ و در سکوت، حسرت می‌خورد که چرا مشمول طرح فرار منزها نمی‌شود.)
(اما به‌رحال دیگر... خودتان هم می‌دانید... حق دارد... حق دارد؟)

[پیش قاب چهار. گریزی به عرف و هنجارها. دانشجوی نمونه. سه]

کورت ونه گات، رمان خدا حفظ‌تان کند آقای رزواتر، را این گونه شروع می‌کند: « مسئله‌ی اصلی برای آدم‌های توی این داستان يك مقدار ناقابل پول است. همان‌طور که اگر توی این داستان به جای آدم، زنبور داشتیم، آن وقت مسئله‌ی اصلی يك مقدار ناقابل عمل می‌بود. خوب، يك مورد نمونه‌ی ما هم همین است. يك مقدار ناقابل پول. البته در این داستان، ما فقط آدم داریم و نه زنبور؛ اما از بد حادثه، بعضی آدم‌های داستان ما آرام آرام تبدیل می‌شوند به يك مشت زنبور که خیلی خوب با این کنار آمده‌اند که مسئله، يك مقدار ناقابل پول است و بس؛ شبیه زنبورهای يك کندو... کنار آمده‌اند که صبح تا شب را جوری سر کنند که به همان يك مقدار ناقابل پول برسند و بس! يك وقت فکر نکنید قصد من ایراد گرفتن به آن‌هاست. مگر می‌شود به آن‌ها ایراد گرفت؟! مسئله، يك مقدار ناقابل پول است؛ و چیزی که قرار است شما را به این مقدار ناقابل برساند، يك ورق ناقابل است که ممکن است برای شما حتی کوچک‌ترین اهمیتی هم نداشته باشد، اما برای کار پیدا کردن‌تان خیلی مهم است. این کاغذ باطله نامش مدرک است. »

بله دیگر! مسئله يك مقدار ناقابل پول است. چیزی که چرك كف دست را می‌گذارد در جیب شما، برگه‌ای است به نام مدرک. جایی که این مدرک را می‌گذارند كف دست شما هم نامش دانشگاه است؛

[پیش قاب پنج. نمونه‌ای از جایی به نام دانشگاه]

بگذارید يك آدرس سراسر بدهم. به مرکز شهر بروید. به افق خیره شوید. نقطه‌ای که حس کردید بیشترین فاصله را از مرکز شهر دارد انتخاب کنید و به سمت آن حرکت کنید. بروید و بروید. سمت چپ‌تان را که نگاه کنید يك تکه زمین بی آب و علف می‌بینید. همان‌جایی است که دانشگاه صدایش می‌کنند.
از دیگر جذابیت‌های این دانشگاه مسیر طولانی‌ست زیر نور آفتاب. البته ناشکری نکنیم! چند آلاچیق گذاشته‌اند که سایه‌ای هم باشد، اما مبادا دو دانه دانشجوی مختلف‌الجنس زیر این سایه همسایه شوند.

گزارش

مصیبت نامه

نوشین کوهی - بیولوژی کنترل ناقلین ۹۵

اساساً فستیوال روز دانشجو بر این منوال است که به تکریم و تجلیل از مقام دانشجو برای ویاد آوری، جایگاه فزار اصطلاحاً مودنیز جامعه، که همان دانشجویان هستند، می‌پردازند؛ که البته این مساله نباید تنها به روز دانشجو، روز مطالبه‌گری‌های دانشجویی، بر گزاری تریبون‌های آزاد، احقاق حق کردن و این چنین واج آرای‌های تکراری ختم شود. دانشجو صدایی است که تک به تک روزهای سال در قالب شکل و انجمن‌های مختلف از وضعیت نابسامانش می‌گوید، بلکه ثمر دهد.

از دانشگاه خودمان می‌گویم؛ همین علوم پزشکی هرگز گان. دانشگاه علوم پزشکی هرگز گان در سال ۱۳۶۵ تاسیس گردید، که در حال گذراندن دهه چهارم خود است.

همه‌ی ما دوازده سال در مدرسه‌هایی از سرتاسر مملکت درس خوانده‌ایم. با رویای موفقیت و آینده‌ای روشن. خلاصه، تقدیر و توان ما شرایط را چنان رقم زد که در حال حاضر، هم دانشگاهی هستیم. به اینجا آمدم و شاید آن چیزی که تصور می‌کردیم نبود. نه اوضاع رفاهی، نه آموزشی و نه پژوهشی؛ و آن دور باطل خواستن‌ها و نرسیدن‌ها آغاز شد. با چندین دانشکده رو به رو شدیم که تا سرحد توان از هم فاصله داشتند. یکی در بیابان، میان اکوسیستم غنی جانوران زهر آگین، یکی در نقطه‌ی نقل شهری و دیگری در انتهای کوچه‌ای دنج. همه‌ی دانشکده‌ها تحت عنوان دانشگاه علوم پزشکی فعالیت می‌کنند؛ اما سوال این است که آن ارج و قربی که نامش را یدک میکشند دارند؟

صحبت درباره‌ی سیستم ضعیف تغذیه، سلف نداشتن و یکبار مصرف دانشکده‌ی بهداشت و پرستاری و اوضاع خوابگاه‌ها به راستی کلیشه‌ای تلخ و خسته‌کننده شده است که وضعیت حاکم بر رفیع نیازهای دانشجو، کلیت ماجرا را به يك حقیقت مسلم تبدیل کرده که گویا باید نظیر مابقی حقایق علمی، آن را نیز بپذیریم.

در این گزارش به صورت اجمالی به مشکلات قابل توجه دانشگاه خودمان به مناسبت روز دانشجو می‌پردازیم.

در آغاز باید توجهی به پروژه‌های عمرانی بلند مدت و ساخت و سازهای بدون پایان داشت. در حالی که در فضای فرهنگی، رفاهی و آموزشی-پژوهشی دانشگاه گسل‌های بزرگی قابل مشاهده است. از عدم اختصاص بودجه‌ی کافی در فضای فرهنگی برای زیرساخت‌های فعالیت نشریات دانشجویی تا فراهم کردن نیازهای فعالان فرهنگی، مشکلات عرصه‌ی پژوهشی که ناراحتی‌های فراوانی را برای دانشجویان، خصوصاً در مقطع کارشناسی ارشد ایجاد کرده و عدم وجود سلف در دانشکده بهداشت؛ دانشجو برای صرف يك وعده‌ی غذایی باید يك ساعت در مسیر رفت و برگشت باشد و به دلیل نبود ابتدایی‌ترین امکانات رفاهی يك دانشگاه، باید هر روز به جنبه‌های جدیدتری از مشکلات خو کند. البته میزان بودجه و دستبندی آن در هر زمینه در اختیار ریاست دانشگاه و مسئولین می‌باشد، اما همین ساخت و سازهای بی‌پایان پردیس علوم پزشکی که با گذشت هر سال از پایان خود فاصله‌ی بیشتری می‌گیرند نیز جای تامل و پیگیری دارد.

مورد دیگر فضای دانشجویی مرده و تصنعی دانشگاه است. عدم وجود فضایی شبیه به فضای دانشگاه برای گذراندن ساعاتی با همکلاسی‌ها و دوستان، جایی که درخور جایگاه دانشجو باشد تا تبادل فکری صورت بگیرد. از مشکلات دیگر، نبود فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی به صورت جمعی و بدون ترس در دانشگاه است؛ چرا که ما دانشجویان امروز باید مسائل جامعه‌ی خود را مورد بحث قرار دهیم که البته در این مورد می‌توانیم به خودمان خرده بگیریم!

از مشکلات فراوان آموزشی می‌توان اختصاصاً این مورد را در این گزارش جای داد که دانشکده‌های دانشگاه به قدری با یکدیگر ناماهمانگ هستند که هیچ يك هزینه‌ی دانشجویانی که برای امر آموزش در دانشکده‌ای دیگر مهمان هستند را به گردن نمی‌گیرند و نتیجه این می‌شود که عده‌ی دانشجو، وقت و انرژی خود را که ظاهراً کوچک‌ترین ارزشی برای کادر آموزشی ندارد، در سالن‌های انتظار سپری می‌کنند. این گزارش بخش بسیار کوچکی از دغدغه‌ها و مشکلات دانشجویان را بازگو کرده است و هدف آن، بیان کردن سیاهه‌ای از مشکلات نبوده است.

امیدواریم این گفته‌ها جدی گرفته شوند و جدای از دغدغه‌ی دانشجو، دغدغه‌ی مسئولین نیز محسوب شود.



این کار خیلی شنیع و رکیک است! بوفه هم باید کوچک باشد. بوفه‌ی دانشگاهی که کوچک نباشد، نامش بوفه‌ی دانشگاه نیست. می‌رسید چرا؟ مشخص است. بوفه جایی‌ست که دانشجویها در آن مجبور می‌شوند جمع و جور بنشینند و به هم دوستی بورزند. البته منطبق دیگری هم در مورد بوفه وجود دارد. این که دانشکده اصلاً نباید بوفه داشته باشد. باید دانشکده را جایی بسازند که آن طرف خط خیابانش يك دکه باشد. می‌دانید... دکه‌ی دم خط، آن هم دم دانشکده، غنیمت است؛ برکت و نعمت است. دکه نسبت به بوفه خیلی مزیت‌ها دارد. مثلن دانشجویها در جریان خریدن و خوردن چیزی که اسمش را صبحانه، نهار یا شام می‌گذارند، می‌توانند روزنامه بخوانند و بفهمند دنیا دست کیست. به‌علاوه این که با نصب دکه بنل دانشگاه یا دانشگاه بنل دکه به حال يك سری از دانشجویها هم رعایت می‌شود؛ يك سری که به‌رحال دیگر... خستگی و مصیبت است و حس و حال جوانی...

[قاب‌بندی. تلاش برای کشف چیزی به نام پادهنجار (یه چیزی غیر این کلیشه‌ها!)]

می‌دوین چیه؟ راستشو بخواید این که نشر متن از اون حالت تنبیر کنه به این حالت یه تصمیم ناگهانی بود. اول این که یه سری چیزا رو راحت تر میشه حرف زد تا این که نوشت؛ دوم - دوم از اول مهمتره - این که در مورد یه سری مسائل و موارد بهتر اینه که حرف زده بشه تا نوشته بشه. خوب. اگه بخوام مستقیم و خلاصه بهتون بگم، واسه این بخش شما آزادید... آزادید که این قسمت خالی از صفحه کاغذ با چه چیزی پر شه.

اول متن، تو مقدمه، خواستم بهتون یه سری کلیشه‌ها رو معرفی کنم؛ یعنی در واقع یه سری الگوها که فکر می‌کردم رایج باشن، و البته کلیشه‌ای... از این جا به بعد شما خودتون آزادید به انتخاب کردن یه چیزی به جز این کلیشه‌ها... به یه مفاهیمی مث دانشجو و دانشگاه و از اینجور چیزا، فکر کنید، فقط خواهشاً خوب و دقیق فکر کنید، و هرچی به ذهنتون می‌رسه، به هر تصویری که رسیدین، به همون هم لطفاً خوب و دقیق فکر کنید، تا به چیز تازه‌تری برسید، و دوباره همین مسیر رو تکرار کنید.

(اگه که واقعا به همه‌ی این حرفا گوش بدید میشه گفت این متن وظیفه‌ش رو انجام داده؛ اگر هم که نه، لطفاً به خوردن متن ادامه بدین. شاید جلوتر قانع بشید که لااقل برای یه بار بهش گوش بدید؛ ممنون)

[پایان‌بندی. نامتجانس، ولی ضروری]

دانشجویان پارسی، در می ۱۹۶۸، بر دیوارهای پایتخت اروپا نوشتند: واقع‌بین باش و ناممکن را طلب کن!
فعالیت جمعی دانشجویان، با اهداف ترقی‌خواهانه‌ی اجتماعی، بیش و پیش از هر چیز، همین يك چیز را کم دارد؛ کمبودی که حاصل سرکوب نظام اقتدارگرای آموزشی‌ست: کمبود قوه‌ی تخیل.

وحشت چهره‌های گوناگونی دارد. چهره‌ای که دانشگاه‌ها و دانشجویان باید با آن مواجه شوند، وحشت از ناتوانی در تصور فردایی متفاوت از امروز است.

بار اصلی تقصیر به هیچ وجه بر گردن دانشجو و دانشجویان نیست؛ آن‌ها پس از دقیقه‌ای که پایان تاریخ - به زعم فلاسفه‌ی نولیبرال - به وقوع پیوست، در دانشگاه به سر می‌برند؛ در زمانه‌ای که آرمان‌ها رنگ باخته، دیوارها کشیده شده، و مرزها کشیده‌تر شده‌اند.

برای رسیدن به جایی ورای این مرزهای کشیده، باید دو راهی اساسی داشت: قوه‌ی تخیل و شهامت. قوه‌ی تخیل برای تصور جهانی بهتر، و شهامت پیروز شدن، با علم به اینکه ورای پیروزی، چیزی جز شکست نخواهد بود. البته همین شکست‌ها، اندوخته‌های لازم برای پیروزی بعدی‌اند.

جنبش دانشجویی يك راه بقا دارد: قدم برداشتن در مسیر حقیقت، با فهم حقیقت نه به عنوان يك نقطه، که به مثابه‌ی يك پروسه؛ به قول يك آقایی، آدمیان صاحب حقیقت نیستند بلکه برعکس، آفرینندگی، بالقوگی نامتناهی حقیقت، آن چیزی‌ست که آدمیان باید به اکتساب آن قناعت کنند.

ما هم مقصریم!

سروش اسکندری-پزشکی ۹۴

روز دانشجو همیشه فرصتی بوده برای پرداختن به عواملی که دانشجویان را از رسیدن به حقوق اساسی خود بازداشته‌اند. هیچکس منکر این مساله نمی‌شود که عوامل بسیاری در این امر دخیل بوده‌اند؛ حتی خود عاملین آن! به علاوه، شواهد فرهنگی و تاریخی بسیاری وجود دارند که تمام قده بر این مساله صحه می‌گذارند و نادیده گرفتن آن‌ها را عملاً غیر ممکن می‌کنند. یادداشت‌ها و مقالات زیادی در این زمینه نوشته شده، می‌شود و خواهد شد. اما به زعم نگارنده، در کنار مسائل یاد شده، روز دانشجو می‌تواند فرصتی هم باشد برای زیر ذره‌بین قرار دادن عملکرد خودمان در نقش یک دانشجو؛ به این معنا که تلاش کنیم کم کاری‌ها، کاهلی‌ها و سستی‌های خودمان را هم ببینیم. چرا که گرفتن انگشت اتهام به سمت عوامل خارجی و مبرا کردن خود در وضع کنونی راهی است که به تجربه، تابحال غیر از بدتر کردن اوضاع نتیجه‌ای نداشته و جز خیانت به خودمان نیست.

در حال حاضر ما با فضای دانشگاهی روبرو هستیم که رخوت آلود، کسالت‌بار و ناامید کننده است و اگر هم تلاشی برای بهبود این جو انجام می‌شود، در میان بار عظیم بی‌توجهی‌ها و تفکرات منفی سایرین مدفون شده و عملاً به چشم آمدنش نیازمند صرف انرژی است. گویی دانشجویان در خلسه‌ای فرو رفته‌اند که آمیدی برای خروج از آن نیست. این در حالی است که اکثریت دانشجویان صاحب‌نظر، به زیر و بم این اتمسفر آگاه و معترض هستند و گاه و بی‌گاه آن را به شیوه‌های مختلف به باد انتقاد می‌گیرند؛ اما اکثریت قریب به اتفاق همین انتقادها نیز در نهایت در حد بحث‌های کوچک درون گروهی باقی مانده و از آن فراتر نمی‌روند. کسی قدمی در جهت ریشه‌یابی منشا این نارضایتی‌ها برنمی‌دارد و اگر هم بردارد، به همان شکل یاد شده تنها به کم کاری مسئولین اشاره می‌کند.

در حقیقت رشته‌ی جل این مشکلات وارد یک دور و تسلسل باطل شده است. در اکثر موارد، دانشجویان مسئولیت حل یک معضل را صرفاً به گردن مدیران دانشگاه انداخته، و از سوی دیگر مدیران نیز احتمالاً با دیدن جو کلی حاکم بر دانشگاه، و درواقع دیدن دانشجویانی که خود هیچ قدمی در مسیر رسیدن به خواسته‌هایشان بر نمی‌دارند، هیچ عامل محرک و تشویق کننده‌ای برای رسیدگی به مشکلات پیدا نمی‌کنند و این دور باطل دائماً تکرار می‌شود. بدیهی است که مسائل ابتدایی مانند کمبود کیفیت غذای سلف، ناکافی بودن امکانات بوفه‌ی دانشکده‌ها، ناکافی بودن فضای مطالعاتی و مسائل مشابه، اصولاً چیزی نیستند که حرکتی از جانب دانشجویان بطلبند و وظیفه‌ی رسیدگی به آن‌ها صرفاً و مشخصاً برعهده‌ی مسئولان است و هر گونه نارضایتی از این موارد نشان از کم کاری بخش مدیریتی دانشگاه دارد؛ بنابراین این طیف از مشکلات از گنتمان این یادداشت خارج‌اند. در این متن به موضوعاتی اشاره داریم که مستقیماً با فعالیت‌های دانشجویی همراه هستند.

در شرایط کنونی با دانشجویانی روبرو هستیم که درمورد رشته‌ای که در آن تحصیل می‌کنند هیچ اطلاعی ندارند، آینده‌ی کاری برایشان مبهم بوده و همین مساله نیز باعث ایجاد یک جو افسردگی و بی‌انگیزگی در بین این دست از دانشجویان شده است. سوال اینجاست که آیا تنها مسئولان هستند که وظیفه‌ی اطلاع رسانی صحیح و ایجاد انگیزه‌ی کافی در این طیف دانشجویان را دارند؟ آیا خود این افراد، به عنوان مسئول نهایی برنامه‌ریزی برای زندگی خودشان، هیچ وظیفه‌ای در قبال روشننگری آینده‌ی شغلی خود ندارند؟ آیا کم کاری مسئولان در زمینه‌ی این اطلاع رسانی، بهانه‌ای کافی برای این مساله است که خود دانشجویان هیچ فعالیتی در جهت شناخت صحیح رشته‌ی خود و حرکت به سمت آینده‌ای موفق‌تر نداشته باشند؟ پاسخ این پرسش‌ها واضح است. ولی با این اوصاف گویا دانشجویان همچنان ترجیح می‌دهند به جای تحقیق و ایجاد کارگروه‌هایی برای ایجاد شناخت صحیح از رشته‌ی خود و انتقال آن به دانشجویان دیگر، به عنوان عنصری خنثی تنها دهان به انتقاد باز کنند و منتظر مدیر و مسئولی منجی بشینند که از راه رسیده و این بار سردرگمی را از دوششان بردارد!

از آن سو، طیف دیگری از دانشجویان از نبود فضای پژوهشی و علمی کارآمد در دانشگاه ناراضی هستند و ریشه‌ی این نارضایتی را نیز کم کاری مسئولین می‌دانند. هیچکس منکر نقش مهم مدیران در ایجاد جو فعال پژوهشی در دانشگاه نمی‌شود، ولی آیا خود آن‌ها نمی‌توانند قدمی در راه پژوهش بردارند؟ یا توجه به شناختی که شما از جو دانشجویان دارم، خیل عظیمی از آن‌ها، حتی در رشته‌ی پزشکی، ایده‌ای برای آینده‌ی شغلی خود ندارند. بسیاری حتی از تخصص مورد علاقه‌ی خود برای ادامه‌ی تحصیل نیز ناآگاه‌اند و طبیعتاً منطقی نیست که انتظار داشته باشیم مسئولین شما برای تشخیص آینده‌ی شغلی مورد علاقه‌ی هر دانشجو آستین بالا بزنند؛ این وظیفه‌ی هر فرد است که با تحقیق صحیح از بسترهای بسیاری که همواره فراهم است، از رشته‌های مختلف شناخت کافی پیدا کرده و مسیر مورد علاقه‌ی خود برای ادامه‌ی تحصیل را بیابد. در این صورت می‌توان وارد بحث فضای پژوهشی دانشگاه شد.

انجام فعالیت‌های پژوهشی علاوه بر یک فعالیت مثبت علمی، بستری برای ادامه‌ی تحصیل در سطوح بالاتر، برای مثال در خارج از کشور نیز هست و از این نظر برای زندگی دانشجویان یک عنصر مهم و کلیدی محسوب می‌شود. در این راه، کمیته‌ی تحقیقات و انجمن علمی، هر کدام با تبلیغات فراوان خود برای جذب دانشجویان علاقمند در تلاش‌اند. افراد زیادی نیز از طریق همین کمیته‌ها وارد مسیر پژوهش شده و نتایج موفقیت آمیزی نیز کسب کرده‌اند. ولی حتی برای دانشجویانی که سقف این دو را برای پیشرفت خود کوتاه می‌بینند، مسیر برای ایجاد کانون علمی جدید مطابق با علاقه‌ی تخصصی خود باز است. اما مشکل بعدی که احتمالاً تا اینجا کار به ذهنتان خطور کرده است، بحث بودجه‌ی ناکافی و مسائل مرتبط با آن است. واضح است که مبحث اختصاص بودجه به کارهای تحقیقاتی، نیازمند توجه ویژه‌ی مسئولین است و هر گونه کم کاری آن‌ها در این موضوع، می‌تواند یک طرح تحقیقاتی با تمام تلاش‌های صورت گرفته در آن را به شکست منجر کند. ولی از سوی دیگر این هم واضح است که با زیاد شدن فعالیت‌های پژوهشی در دانشگاه و به تبع آن، تاثیر مثبتی که در رتبه‌ی علمی دانشگاه در بین سایر دانشگاه‌ها دارد، مسئولین نیز به طور صحیحی متوجه این مهم شده و قطعاً بودجه‌ی اختصاص یافته به کارهای تحقیقاتی را افزایش خواهند داد. به احتمال زیاد اگر تابحال در مساله‌ی بودجه مشکلی وجود داشته، بخاطر همین مطالبه‌ی اندک از سمت دانشجویان بوده است.

از سوی دیگر، راه برای بالا بردن کیفیت معنوی زندگی نیز تا حد مناسبی باز است. قطعاً هر فرد در رشته‌ای خارج از رشته‌ی تحصیلی خود نیز علاقمندی‌هایی دارد. از هنر و ادب گرفته تا کار و اشتغال. بخش زیادی از احساسات منفی و ناامیدی حاضر در فضای دانشگاه، بخاطر تک بعدی شدن زندگی دانشجویان است. هر فردی با هر میزان مشغولیت درسی که داشته باشد، می‌تواند وقتی برای پرداختن به علایق غیر درسی خود تنظیم کند و این مساله به طور قطع نقش بسیار مهمی در احساس مفید بودن و ایجاد انگیزه برای ادامه‌ی مسیر تحصیل دارد. ولی واضح است که باری به هر جهت بودن و خنثی گذراندن زندگی، اگر در مسیر تحصیل و زندگیمان پسرقت ایجاد نکند، هیچ پیشرفت و حاصل مفیدی هم به ارمغان نخواهد آورد.

تلاش نگارنده در این متن، یادآوری نقش شخص دانشجو به عنوان عنصر اصلی پیشبرد مسیر زندگی‌اش بوده است. بنده به هیچ عنوان قصدی برای پوشاندن کم کاری مسئولان ندارم و اتفاقاً از منتقدان جدی بسیاری از رویه‌های دانشگاه هستم؛ ولی لازم می‌دانم در کنار تمام اعتراضات و انتقادات، به کم کاری‌های خودمان هم بپردازم. باید قبول کنیم که ما هم مقصریم، ما هم مسیر اشتباهی را در پیش گرفته‌ایم و این رخوتی که ریشه‌اش را در میان خودمان پرورانده‌ایم در نهایت به کسی جز خودمان آسیب نخواهد زد. در یک جمله، اگر مسئول آینده‌ی زندگی هرکس خود آن فرد است، خواه ناخواه مسئولیت بالا بردن کیفیت مسیر آن آینده نیز برعهده‌ی کسی جز خود فرد نیست.

سروش اسکندری

مساله این است!

مرتضی خاکپور- پزشکی ۹۵

شاید شما هم به عنوان دانشجو در ترم‌های اول این را از اساتید خود شنیده باشید که دانش آموز با دانشجو تفاوت دارد و باید به گونه‌ای دیگر رفتار کند. اما کسی به ما نیاموخته که این تفاوت در چیست! تفاوتی که گاهی آن را حس کرده و متوجه‌اش شده‌ایم اما اطلاعی از چگونگی‌اش نداریم.

قصد تخریب و بیان ایرادات سیستم آموزشی کشور تا قبل از ورود به دانشگاه را ندارم، به ۲ علت: اولین دلیل، طولانی و تکراری بودن آن است و دومین دلیل هم چیزی نیست جز اینکه همه‌ی ما نسبت به آن آگاهی نسبی داریم. حتی به عنوان شخصی که در این سیستم در مقاطع بالاتر چون دانشگاه تحصیل میکنم منکر فضای سرد و ملال آور آن نیستم. اما مگر دانشجو بودن چیست که جمعیت عظیمی که هر ساله به این قشر اضافه می‌شوند نیز مانند گذشتگان خود به همان مسیر اشتباه ادامه داده و راه درست را نمی‌یابند؟!

دانشجو بودن فقط به درس خواندن و شرکت در کلاس‌ها محدود نبوده و نشده است؛ به قول یکی از اساتید عزیز و دوست داشتنی‌ام، دانشجو قشر روشنفکر و روشنگر جامعه است. در سالیان اخیر، مفهوم روشنفکر بودن با حرکت‌های خارج از عرف و پوشش‌های مختلف محدود شده و نگاه جامعه را به این قشر تخریب کرده است. اما مقصر این امر عاملی جز رفتارهای خودمان نیست. روشنفکر و یا روشنگر بودن دانشجویان، بیانی از نقش این قشر نسبت به جامعه و مسائل روز آن است. ایفای این نقش احتیاج به یک سری پیش‌نیاز داشته که متأسفانه کم‌ترین درگیری ذهنی را در بینمان ایجاد کرده است. بهانه‌هایی چون وقت کم، فشار زیاد درس و برخورد‌های نامناسبی که از سوی مسئولین دانشگاه با اینگونه اشخاص می‌شود، همیشه توجیحی بر عدم توجه‌مان به این پیش‌نیازها بوده است. اما همان‌طور که گفته شد این‌ها بهانه‌هایی بیش نیستند.

اما بیاید به چند مورد از این پیش‌نیازها بپردازیم.

۱. مطالعه

نداشتن دانش بحث در مورد مسائل روز، یکی از اولین کاستی‌های ما برای رسیدن به قدرت پرداخت و پردازش است. در این مورد همیشه وقت کم، بهانه‌ای خوب و قابل توجیه است. اما شخصی که آگاهی و دانش کافی نسبت به سیاست، اقتصاد و اجتماع نداشته باشد، یا سخنی نمی‌گوید و یا با پرحرفی و گزافه‌گویی سعی در پنهان کردن این ضعف خود میکند .

مطالعه‌ی علمی چون سیاست، تاریخ، اقتصاد، فلسفه و امثال آن کم‌ترین کاری است که می‌توانیم با وقتی که داریم انجام دهیم و برای ایفای این نقش مهم خود را آماده سازیم؛ در حالی که حتی حاضر نیستیم دقایقی از وقت خود را به مطالعه‌ی خارج از درس اختصاص دهیم، و با این کار به عنوان تحصیل کرده‌هایی بی‌تفاوت نسبت به اینگونه مسائل و یا فاقد سواد کافی برای تحلیل و بحث در این موارد وارد جامعه نیازمند امروز شویم.

۲. تشکیل انجمن‌ها و تشکل‌های پویا

شاید بگویید که این مورد وجود دارد و پرداختن به آن معنایی ندارد؛ اما دپویا بودن چیزی نیست که بتوان به راحتی از آن گذشت.

ویژگی اصلی یک تشکل، پویا، منتقد و تحلیلیگر بودن است که متأسفانه با چیزی که امروز با این عنوان می‌شناسیم تفاوت دارد؛ که دلایل مختلف و متنوعی برای آن وجود دارد از جمله جلوگیری از ایجاد تنش‌های بین حزبی و گروهی که از طرف افرادی که سعی در کنترل جو دانشگاه‌ها دارند اعمال می‌گردد. اما این دلیلی برعدم پویایی این تشکل‌ها نیست و تنها توجهی برای کم‌تحرکی و رخوت‌های انجام شده از سوی این گروه‌هاست. انتشار نشریات، برگزاری همایش‌ها و نشست‌های آزاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، دعوت از اساتید و افراد دارای گرایش‌های متفاوت و برگزاری مناظره در خصوص مسائل روز، اهتمام در ایجاد فضای گفتمان آزاد و اجرای قانون آزادی بیان از ابتدایی‌ترین وظایف این تشکل‌ها و اولین ویژگی پویایی و عمل‌گرا بودن آن‌هاست که نیازمند پیکری‌های خودمان است.

این دو مورد تنها قدم‌هایی کوچک برای ورود به وادی روشنفکری و روشنگری است. شاید از دید عمده‌ی جمعیت دانشجویان، هدف از ورود به دانشگاه چیز دیگری باشد اما نمی‌شود از نقش خود نسبت به جامعه گذشت و راه بی‌تفاوتی را در پیش گرفت. یادمان باشد که اجتماع، تشکیل شده از ما و تمام افرادی است که برایمان اهمیت دارند. پس برای بهبود سرنوشت خود و خانواده‌یمان هم که شده نباید بی‌تفاوت بود. بی‌شک اولین هدف، رشد علمی و رسیدن به مدارج بالای آن است، اما فرهنگ دانشجویی دارای جنبه‌های بسیاری است که متأسفانه کم‌تر در ما دیده می‌شود. دوران دانشجویی تنها یک بار در زندگی‌مان اتفاق می‌افتد؛ و این باعث می‌شود که تا همین حالا هم برای انجام رسالتی که بر دوشمان است دیر شده باشد. که این امر ما را به سوال اساسی‌مان می‌رساند. دانشجو بودن یا نبودن ...



